

6.....سبب شوری برخی آبها و حکمت شوری دریاها.....

تدوین: حکیم رضی

6.....در سبب پیدایش خشکی زمین.....

فهرست موضوعات مقاله

7.....زمین و دلیل برودت و یبوست آن.....

7.....سبب محسوس نبودن رطوبت آب و یبوست زمین.....

2هر واحد از عناصر متکیف است.....

2آتش و دلایل حار بودن آن.....

2دلایل یبوست آتش و رطب نبودن آن.....

3تشکیک در یبوست آتش و پاسخ آن.....

3هوا و دلیل حار بودن آن.....

بزرگترین مرکز آموزش طب کهن و روان شناسی در کشور

3در بیان محسوس شدن سرمای هوا.....

آکادمی ضربان سلامت
HEALTHBEAT ACADEMY

3دلیل رطوبت هوا و درجات آن.....

3درجات چهارگانه هوا.....

4در بیان تفاوت دخان و بخار.....

5چند نکته درباره حرارت انعکاسیه.....

5اختلاف در طبقات هوا.....

5آب و دلیل برودت و رطوبت آن.....

5دلیل جمودت آب که شاید برایتان کمی عجیب باشد.....

6رابطه جمودت با یبوست آب.....

نمیشود از آن است که فضای تنور از آن مملو نمی‌شود و در زوایای او خلو از نار نمایان می‌باشد. و دلیل دیگر اینکه اگر نار یابس نباشد باید که رطب بود زیرا که اگر قبول اشکال بسهولت می‌کند آن را رطب گویند و آلا یابس و دیگر واسطه در میان نیست، پس اگر آتش رطب بودی چوب تر زودتر بدان مستحیل شدی و نیک افروختی زیرا که استحاله بسوی عنصری که مناسب به کیفیت اوست اسهل می‌باشند و لیس فلزیس. و اگر گویند در حطب رطب **برودت** مانع است نه **رطوبت**، گوئیم که در چوب خشک بیوست نیز باید که مانع باشد و چوب تر و یابس در افروختن متساوی باشند و هذا خلف. و دلیل دیگر آنکه اگر نار رطب می‌بود یابس نمی‌بود حرارت مفرط نمی‌داشت زیرا که رطوبت مانع افراط حرارت است و اگر نه چنین بودی گرمی هوا شدید می‌نمودی و لیس فلزیس. و دلیل دیگر آنکه اگر نار رطب می‌بود هرگاه سردی بدو می‌رسید و او را سرد می‌ساخت استحاله نار به آب می‌شد بهر آنکه استحاله عنصر به عنصری که مناسب کیفیت اوست می‌شود و حال آنکه نار چون سرد می‌شود ارض می‌گردد چنانچه در صاعقه مشهود است و صاعقه جسم ناری است که سرد شده میل به ارضیت می‌نماید، پس ثابت شد که نار یابس است

هر واحد از عناصر متکیف است

به دو کیفیت چنانچه گفته شد و مخصوص بودن او بدین کیفیات از امر واهب العطایا است که عقل در تعقل آن قاصر است و حکما این را خواص صور نوعیه گویند یعنی هر صورت نوعیه را خالق او خاصیتی داده است که باعث کیفیات گشته و در اثبات آن کیفیات محتاج به استدلال شده‌اند نه در اختصاص آن.

آتش و دلایل حار بودن آن

اما دلیل بر حرارت آتش که در مکان خود است آن است که آتشی که نزد ما است گرمی او ظاهر و محسوس است با وجود آنکه مرکب است، پس بسیط بطریق اولی گرم خواهد بود لِطَرَفَتِهِ و کونه فی مکانه. و اثر حرارت قویه احراق است و تجفیف و تذویب

دلایل بیوست آتش و رطب نبودن آن

و دلیل بر بیوست آتش عُسْرِ قبول او است مر اشکال را زیرا که اگر نه چنین بودی مانند هوا و **آب** اشکال مسدسه و مربعه باسانی قبول می‌نمودی و الوجود بخلاف ذلک زیرا که نار بجز شکل صنوبری متشکل

تشکیک در یبوست آتش و پاسخ آن

حرارت در آب اثر کرد و برودت از آن زائل شد صورت نوعیه آب به صورت نوعیه هوا منقلب گشت.

در بیان سرد محسوس شدن هوا

هوا یا آنکه گرم است سرد محسوس می‌شود بهر آنکه این هوا مرکب است از اجزای بارده مائی و ارضی و وجه دیگر آنکه هوا اگر چه گرم است لیکن نسبت به ابدان سرد است چنانچه آب نیمگرم نسبت به آب گرم سرد می‌نماید و لهذا هوا چون می‌جنبد سردتر محسوس می‌گردد به واسطه تبدیل اجزای هوائیه ماسه بدن که عندالمکث از حرارت بدن متکیف به حرارت می‌شود چه هوای جدید لاحق می‌گردد عندالتحرک و وی سرد است نسبت به هوای ماسه ابدان

دلیل رطوبت هوا و درجات آن

اما دلیل بر رطوبت هوا سهولت قبول اشکال است و رطوبتش بیشتر است از رطوبت آب لهذا در هوا هیچ ممانعت نیست یعنی حرکت جسم در وی در غایت سهولت می‌باشد بی‌منعی.

درجات چهارگانه هوا

هوا چهار درجه دارد: یکی آنکه مماس مقعر نار است و وی بر طبع خویش است یعنی گرم و تر زیرا که بسیط

و از آنکه این نار که در اینجا است و بنا بر ترکیب به هوا قبول تفرق و اتصال به سهولت می‌نماید قادح مقصود نمی‌تواند شد بهر آنکه احتمال دارد که نار صرف که در مکان خود است غیر قابل باشد قبول تفرق و اتصال را به سهولت و حال آنکه این نار مرکب به هوا نیز شکل صنوبری خود نمی‌گذارد و یحتمل که در اثبات ذات یبوست عدم قبول اشکال به سهولت کافی باشد و عدم تفرق و اتصال اجزا به سهولت دلیل شدت یبوست بود و مقرر است که یبوست نار کمتر از یبوست ارض است فثبت آنها حارة یابسه و بدانند که نار به تبع فلک دایم در حرکت است.

هوا و دلیل حار بودن آن

اما دلیل بر حرارت هوا آن است که اگر بارد می‌بود ثقالت و کثافت در وی رو می‌نمود لأن البرودة علیهما و حال آنکه هوا سبک است و لطیف و محلل و مجفف و مستفرش بالای آب است و این صفات از لازمه حرارت است غایت آنکه حرارت او بنا بر رطوبت به شدت نیست و دلیل دیگر آنکه هرگاه آب گرم‌تر می‌شود مستحیل به هوا می‌گردد با وجود آنکه هر دو در رطوبت به یکدیگر مشارکت دارند پس معلوم شد که میان هر دو مخالفت نبود مگر در حرارت پس چون

آنجا لهندا در هوای مغیّم گرمی محسوس می‌شود بنا بر منع کردن ابر نزول بخار بارد را.

در بیان تفاوت دخان و بخار

اگر گویند بخار نسبت به دخان خفیف است پس وجه تفوق طبقه دخانیه چه باشد؟ گویم: اگرچه دخان نسبت به بخار اثقل است لیکن اجزای ارضیه که در دخان است بنا بر پیوست ذاتی محافظت می‌کند اجزای مصعده ناریه را که در وی است بخلاف بخار که اجزای مائیه او بنا بر رطوبت امساک اجزای ناری به شدت نمی‌تواند کرد لهندا دخان به سبب بقای فاعل صعود بیشتر می‌کند و طبقه چهارم از زمهریر تا سطح ماء و ارض است و احوال این به حسب حرارت منعکسه و بخار تنزل در حرارت و برودت مختلف است چنانچه مرئی است در روز و شب و سرما و گرما و در هوای صاف و مغیّم. و قوی‌ترین اسباب سخونت این هوا حرارت انعکاسیه است لهندا هر چون که از زمین بالاتر رویم و حال آنکه آفتاب بر سمت الرأس باشد برودت بیشتر محسوس خواهد شد و از این جهت است که در مواضع مرتفعه حرارت کمتر محسوس می‌شود لقله وصول الحرارة الانعکاسیه إلیه.

است و نهایت این طبقه تا آنجا است که مقطع تصاعد ادخنه واقع شده و بعد درجه بسیط درجه هوایی دخانی است و طبع این طبقه ثانی گرم و خشک است بنا بر امتزاج دخان. و بدانند که نهایت درجه تصاعد اکثر دخان تا اینجا است و باشد که بعضی ادخنه قوی الحرارة باشد و شدید الناریه و از اینجا نیز صعود نموده و طبقه بسیطه را هم قطع کرده با نار لاحق شود و لیکن دخان مذکور در آنجا واقف نمی‌تواند ماند و بمجرد وصول بکره نار از صدمه حرکت دوریه نار باز پس می‌گردد و از زمهریر هم فرسوی می‌گراید و از اسباب تولید ریاح یکی این است چنانچه در بحث ریاح بعد ذکر اقالیم بیاید. و بعد درجه دخانیه درجه هوایی بخاری است و غایت صعود بخار تا اینجا است و این درجه سومی شدید البروده است و مسمی است به زمهریر و تکون ابر و ژاله در اینجا است و وجه برودت او اختلاط ابخره بارده مائی و ارضی است و اگرچه باعث تصعید ابخره حرارت است لیکن تا رسیدن بخار به اینجا آن حرارت قاسره زوال می‌پذیرد و بخار مرتفع به اصل طبع خویش رجوع می‌کند و هوا را سرد می‌سازد و از آنکه حرارت منعکسه شمسیه تا این محل نمی‌رسد و صعود ابخره دایم می‌باشد بالضرور برودت درین درجه لازم می‌بود و فیضان برد در هوای ما تحت از وی است به واسطه هبوط ابخره بارده از

چند نکته درباره حرارت انعکاسیه

دیگر که ماتحت او است مرکب از دخان های مرتفعه است

و پوشیده نیست که از برای انعکاس حرارت شمس و غیره جسم کثیف شرط است زیرا که انعکاس بدون تمانع نفوذ نور صورت نمی‌بندد و پس از این ارکان قابل انعکاس نیست مگر ارض و ماء لآنهما کثیفان. و از آنکه ارض کثیف‌تر است جهت انعکاس قابل‌تر است از آن است که به سبب حرارت آفتاب آن قدر که زمین گرم می‌شود آب گرم نمی‌شود و اگرچه موضوع باشد در محلش و آب و زمین با وجود آنکه بارداند لیکن به واسطه اثر حرارت انعکاسیه برودت ایشان کما حقه ظاهر نیست لهذا اگر آب را از موضعش بردارند و در هوا آویزند سرد می‌نماید نسبت بدانکه بود به واسطه زوال سبب حرارت و تمیل آب بر طبیعت خود. و مسافتی که حرارت انعکاسیه تا آنجا می‌رسد هفده فرسخ است از زمین به جانب بالا.

آب و دلیل برودت و رطوبت آن

اما دلیل بر برودت ماء کثافت جرم اوست و ادراک آن به حس لمس بارد و برودت او در غایت است زیرا که هیچ عنصری سردتر از آن محسوس نمی‌شود اما دلیل بر رطوبت او سهولت قبول اوست مر اشکال را.

دلیل جمودت آب که شاید برایتان کمی

عجیب باشد

پوشیده نماند که آب بالطبع جامد می‌باشد لیکن به ادنی سبب که بدو می‌رسد از حرارت آفتاب خلع جمود می‌نماید و قبول تفرق و اتصال و اشکال به سهولت می‌کند، از این جهت او را رطب گویند زیرا که رطب همچنان که اطلاق می‌کنند بر جسمی که قابل اتصال و انفصال و تشکل است به سهولت بالطبع همچنین بر جسمی که اگر چه بالطبع متماسک است لیکن به ادنی سبب قابل سهولت اتصال و انفصال و تشکل می‌شود نیز اطلاق می‌کنند، هوا از قسم اول است و آب از قسم ثانی کذا قال الشیخ فی الشفاء. و ظاهر است که اگر آب بالطبع جامد نمی‌بود نزد زوال قاسر که مانع جمود است جمود در آب ظهور نمی‌نمود و بستن آب در کره زمهریر و هنگام سرما در

اختلاف در طبقات هوا

و بعضی گویند طبقه دخانی مماس کره نار است و طبقه مذکور در اندک مسافت منقطع شده و رقیق است و تحت او طبقه بسیط است و تحت او طبقه بخاریه که زمهریر باشد و تحت او طبقه انعکاسیه. و بعضی هوا را سه طبقه دارند و دخانیه را از کره نار شمارند و گویند که نار دو طبقه است یکی بسیط و

اصلیه خود رجوع می‌نماید و حکمت در شوری دریای شور آن است که تا مزاج او گرم و خشک باشد و بعید از عفونت بود و اگر نه چنان بودی وبای عام در عالم لازم بودی زیرا که رطوبت جسم کثیف ماده عفونت است.

در سبب پیدایش خشکی زمین

تقاضای طبیعی آب آن است که بر جمیع اجزای زمین محیط باشد و حائل بود میان هوا و زمین لیکن چون کشف بعض زمین جهت ظهور مرکبات درخواست بود خالق الخلق حیلۀ برانگیخت تا آب در بعض اجزای زمین در آمد و زمین از یک جهت مکشوف شد و حیلۀ آن بود که کواکب را تأثیر بخشیده است که به قوای خود بعض عناصر را گرم می‌کند و بدان سبب عنصر متبخر یا متدخن می‌شود پس هرگاه بعض اجزای ارض گرم شود و متصاعد گردد دخان شده آنقدر از اجزای ارض کاواک می‌نماید زیرا که زمین سیال نیست تا جبر نقصان تواند کرد و از آنکه آب طالب جهت مرکز است بالطبع بدان جایگاه خالی می‌درآید و روی زمین مماس هوا می‌گردد جهت ظهور موالید ثلاثه، و تخصیص کشف بقعه از آن از جمله صناعات فاطر الأرض و السماوات است و کره ارض چون مختلفه الاجزای فی الارتفاع و الانخفاض می‌تواند که عند

شهرهای کثیر البروده مؤید این قول است و ثابت شده که برودت آب اقوی است از برودت دیگر عناصر و میرد هوا وی است. پس تکاثف آب که برد علت اوست عنصر دیگر سبب تبرد او بالقسر نمی‌تواند شد و نیست این تکاثف مگر به واسطه تمیل آب بر طبیعت خود فثبت أنه بالطبع جامد لا

رابطه جمودت با یبوست آب

سائل این دقیقه ایست لازم المعرفه که بیان آن ناگزیر است. و از جمودت طبیعت آب که گفته شد یبوست او لازم نمی‌شود زیرا که یابس آن است که هرگز و به هیچ وجه قبول اتصال و تفرق و تشکل به سهولت نتواند کرد مادام که بسیط است و آب بسیط به اندک حرارت سهل القبول می‌شود پس رطب باشد نه یابس.

سبب شوری برخی آب‌ها و حکمت شوری

دریایها

و آب طبیعی شیرین است و شوری که در آب بحر محسوس می‌شود به سبب امتزاج اجزای ارضیه است شیرینی آب باران و شیرینی بخار آب شور به حکمت عملیه مؤید این معنی است که چون بخار آب از اجزای کثیفه ارضیه مفارق می‌شود به طبیعت و مزه

مرکز است پس آنچه ثقیل است بالطبع باید که به مرکز راجع باشد زیرا که نسبت او به جمیع اجزای دایره کره متساوی است و چون این متحقق گشت در وجه بودن ارض در وسط حاجت نماند نه آنکه گفته‌اند که قوت دافعه آسمان از هر طرف در دفع زمین است یا جاذبه او از هر جانب در جذبش لانه یشیر فی کون الأرض فی الوسط بالقسر. اما دلیل بر یبوست زمین عسر قبول او است مر تفرق و اتصال و تشکل را کما لا یخفی.

سبب محسوس نبودن رطوبت آب و یبوست

زمین

و بهتر است بدانید که یبوست او بحس لمس مدرک نیست و کذلک رطوبت آب، زیرا که یبوست و رطوبت از کیفیات انفعالیه‌اند و برای احساس به لمس فعل از محسوس و انفعال از حاسه لازم لأن الإحساس انفعال من المحسوس. و اما ارتضااض و درشتی که می‌یابد لامس از غمزشی یابس نه به واسطه احساس اوست مر یبس را بلکه برای آن است که چون شیء یابس قبول غمز از غامز نمی‌کند پس حکم می‌کند عقل بر بودن آن چیز یابس و کذلک رطوبت آب نیز مدرک به لمس نمی‌شود و لدونت که از لمس او معلوم می‌شود بنا بر کثافت قوام اوست که چون جرم او محسوس است به برودت و قبول می‌کند ورود هر چیز را در خود به

غوص آب در وی آنچه مرتفع است پدید آید زیرا که آب متساوی التدویر است نزد انخفاض بعض اجزای پس به سبب تداخل در زمین انخفاض در کل او واقع می‌شود مثلا کلوخ خشک ناهموار در میان آب قلیل المقدار که از هر جانب کلوخ محیط تواند شد بنهیم آب درین کلوخ تداخل خواهد نمود پس آنچه از اجزای کلوخ مرتفع است مکشوف خواهد شد. و گمان نشود که نفوذ آب در جمیع اجزای ارض است زیرا که آب طالب غایت مرکز نیست و تأثیرات کواکب تا قرب مرکز واصل نمی‌شود تا به علت تدخن جهت ضرورت خلا نفوذ آب لازم آید و از آنکه استحاله هر عنصری به عنصر دیگر نیز از تأثیرات مودعه فی الکواکب است در هیچ عنصر نقصان واقع نمی‌شود از تبخر و تدخن لورود بدله عن عنصر آخر. آب که در خلل زمین می‌درآید بتدریج مستحیل به ارض می‌گردد و باز چون در اجزای ارض به سبب تدخن فرج می‌افتد دیگر آب در آنجا می‌درآید همین‌سان استحاللات در عناصر تا بقای عالم باقی است.

زمین و دلیل برودت و یبوست آن

اما دلیل بر برودت ارض کثافت اوست از آنست که در وسط همه واقع شده زیرا که فروترین مواضع آن است که از آسمان دورتر باشد و دورترین مواضع از آسمان

سهولت حکم می‌کند عقل بر آنکه رطب است به
خلاف حرارت و برودت که از کیفیات فاعلیه‌اند بالذات
و محسوس می‌شوند بلمس.

منابع:

رساله ارجوزه المسائل ابن مغربی گیلانی

الصلاح فارابی

المزاج الصحی حسین مامقانی

بزرگترین مرکز آموزش طب کهن و روان شناسی در کشور

آکادمی ضربان سلامت

HEALTHBEAT ACADEMY

